

هماهنگی وزن و محتوا در اشعار ناصر خسرو

دکتر جعفر مقدس - حمزه نصراللهی

استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی - کارشناس ارشد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

از زوایای مهم و قابل بررسی در دیوان حکیم ناصر خسرو، وزن عروضی و پیوند آن با محتوا در اشعار این شاعر بزرگ است. با مطالعه در دیوان شعر شاعر، می‌توان دریافت که او در بحرهای بسیط، جدید، غریب، طویل، متدارک، مشاکل، مدید، کامل، وافر، هیچ شعری نسروده، اما از 11 بحر عروضی هزج، رمل، مضارع، متقارب، منسرح، سریع، خفیف، مجتث، قریب، رجز، مقتضب و در مجموع، 26 وزن عروضی بهره گرفته که خود، نشان از تنوع وزنی در دیوان اوست. وی هر یک از اوزان را در خدمت مفاهیم و مضامینی درخور و شایسته آن وزن به کار گرفته و توانسته است پیوندی خوب میان وزن و محتوای اشعار ایجاد کند. از دیگر ویژگی‌های مهم عروضی در شعر ناصر خسرو، به کار رفتن اختیارات و زحافات عروضی فراوان است که نه تنها مایه ضعف موسیقایی شعر او نشده، بلکه موسیقی سخنش را پر صلابت‌تر و سنگین‌تر ساخته است.

کلیدواژه‌ها: عروض، بحر، وزن، محتوا، ناصر خسرو.

تاریخ دریافت مقاله: 87/1/21

تاریخ پذیرش مقاله: 87/4/24

Email: Hamzeh Nasrolahi@yahoo.com

مقدمه

اوزان عروضی و موسیقی به کار رفته در دیوان ناصر خسرو و بررسی اینکه او بیشتر چه بحوری را مورد نظر قرار داده، با توجه به روحیه حکیمی جهان دیده چون او، جالب توجه است؛ ضمن اینکه با تأملی در وزن و مضمون قصاید شاعر، می‌توان دریافت که او با آگاهی و شناختی که از موسیقی شعر و بحور عروضی فارسی داشته، برای هر مضمون و موضوعی، بحر مناسب با همان موضوع را انتخاب کرده تا بر تأثیر سخن خویش بیفزاید. در واقع، هرچند غرض اصلی او بیان مطالب و مفاهیم بلند است تا بتواند خواننده را به مقصد مورد نظر خود رهنمون گردد، اما در این راه توانسته پیوندی نسبتاً استوار میان مضامین و اوزان اشعار برقرار سازد. گفتنی است که پیش از این، دو تحقیق مختصر به وسیله استادان بنام مسعود فرزاد و ناصرالدین شاه‌حسینی، پیرامون

وزن اشعار ناصر خسرو انجام شده، اما هر دو بزرگوار، تنها با نگاهی آماری - که البته کاستی‌ها و نقایصی دارد - به بررسی اوزان شعری شاعر پرداخته و به هماهنگی وزن و محتوا و مهم‌تر از آن، نقش سکنه‌های عروضی و اختیارات شاعری - که رمز صلابت و استواری سخن شاعر، پس از گذشت قرن‌ها در آن نهفته است - توجهی نداشته‌اند. بنابراین، تحقیق حاضر با نگاهی نو به این موضوع پرداخته، دریچه‌ای تازه پیش روی خوانندگان عزیز می‌گشاید. در این نوشتار، هر یک از محور عروضی و میزان بهره‌گیری از هر وزن در اشعار شاعر بررسی شده، آن‌گاه پرکاربردترین وزن عروضی و سپس حلقه ارتباط وزن و محتوا در اشعار او و نقش و تأثیر سکنه‌ها و اختیارات شاعری در این باره مورد توجه قرار گرفته است. در این راستا، نخست، نظر می‌افکنیم به هر یک از محور عروضی دیوان شاعر؛ البته گفتنی است که نسخه‌ی اساس در این باره، نسخه‌ی تصحیح شده‌ی مرحوم مجتبی مینوی و مهدی محقق است؛ ضمن اینکه ملحقات (اشعار الحاقی و منسوب به شاعر، که در پایان دیوان، ضمیمه‌ی اشعار شده است) نیز، در این باره احتساب شده است.

بحر هزج

از مجموع 288 شعر در دیوان حکیم ناصر خسرو، 79 شعر، اعم از قصیده، نیم قصیده (قصیده کوتاه کمتر از 15 بیت) و قطعه، در گروه وزنی بحر هزج و متفرعات آن سروده شده است:
 الف - بحر هزج مثنی سالم (مسنخ): مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (مفاعیلان)
 این بحر عروضی، 10 قصیده از قصاید استوار و پرتین دیوان شاعر را به خود اختصاص داده که مطلع هر یک چنین است:

خداوندی که در وحلت، قدیم است از همه اشیا	نه اندر و حدتش کثرت، نه محلث زین همه تنها	(ناصر خسرو 1384، ق 1:1)
یکی بی‌جان و بی‌تن ابلق اسبی کو نفرساید	به کوه و دشت و دریا بر همی تازد که ناساید	(همان، ق 19:38)
بسی رفتم پس از اندر این پیروزه‌گون پشکم	کم آمد عمر و نامد مایه آز و آرزو را کم	(همان، ق 38:79)
جهان، بازی‌گری داند مکن با این جهان بازی	که درمانی به دام او اگر چه تیز پر بازی	(همان، ق 57:127)
کسی کز راز این دولاب پیروزه خبر دارد	به خوب و خور چو خر، عمر عزیز خویش نگذارد	(همان، ق 93:202)
چه بود این چرخ گردان را که دیگر گشت سامانش؟	به بستان جامه زربفت بلریدند خوبانش	(همان، ق 108:230)
چه گویی؟ ای ثله زین گوی گردل، پشت تو چو گان!	به دست سالیان، شسته زمان از موی تو قطران	(همان، ق 136:288)
از آن پس کاین جهان را آزمودی گر خردمندی	در این پر گرد و ناخوش جای، خیره، دل چرا بندی؟	

(همان، ق 158: 333)

حکیمان را چه می‌گویند چرخ پیر و دوران‌ها به سیر اندرز حکمت بر زبان مهر و آبان‌ها

(همان، ق 211: 441)

شبی تاری چو بی‌ساحل دمان پر قیر دریایی فلک چون پر ز نسرين برگ نیل اندوده صحرایی

(ناصرخسرو 1384، ق 230: 475)

مضمون این اشعار، به طور کلی، همان مضامین مشهور ناصرخسرو است، یعنی نکوهش جهان و تعلقات، دل نبستن به جهان مادی، سرزنش دنیاپرستان، توجه به فضیلت و اهمیت خرد و خردورزی و توجه دادن خردمند به بازیچه‌های چرخ فتنه‌گر، مباحث فلسفی و کلامی (چون توحید و ازلی بودن خداوند و ...) که در طنین سنگین این وزن عروضی و درنگ‌های ارکان هجایی و همراهی قوافی پرموسیقی با مصوت‌های بلند، استواری و صلابتی خاص یافته و از همین رو، پیوندی محکم میان وزن و محتوای این اشعار برقرار شده است.

ب - بحر هزج مسدس سالم: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

در گروه اوزان بحر هزج، تنها یک قصیده 37 بیتی در این وزن با مطلع زیر سروده شده است:

جهانا! عهد با من جز چنین بستی نیاری یاد از آن پیمان که کردستی
اگر فرزند تو بودم چرا ایدون چو بدمهران ز من پیوند بگستی؟
فرود آورد آنچه‌ش خود برآوردی گستی هر چه کان را خود پیوستی ...

(همان، ق 178: 372)

لحن اندوهناک و افتان و در عین حال تازنده شاعر در همراهی با مضامینی چون تاختن بر جهان ناپایدار و شکوه از ناراستی‌ها و عهدگسلی آن، دریغ و حسرت بر عمر پنجاه و شصت ساله و افسوس از گذراندن آن در این دنیای پرفریب و مکر، شعر او را تأثیرگذار ساخته، خواننده را در عوالم روحی شاعر، شریک او می‌سازد.

ج - بحر هزج مسدس محذوف (مقصور): مفاعیلن مفاعیلن فعولن (مفاعیل)

از میان اشعار دیوان، 14 قصیده، یک نیم قصیده (قصیده کوتاه شش بیتی) و یک قطعه دو بیتی در این بحر سروده شده است. مطلع آنها:

نیینی بر درخت این جهان، بار مگر هشیارمرد، ای مرد هشیار!

(همان، ق 9: 17)

ز جور لشکر خرداد و مرداد تواند داد ما را هیچ کس داد؟

(ناصرخسرو 1384، ق 29: 60)

ز من معزول شد سلطان شیطان ندارم نیز سلطان را به شیطان

(همان، ق 48: 106)

که پرسد زین غریب خوار محزون خراسان را که بی من حال تو چون؟

(همان، ق 65: 144)

در درج سخن بگشای بر پند غزل را در به دست زهد دریند

(همان، ق 84: 183)

جهانا! چون دگر شد حال و سانت؟ دگر گشتی چو دگر شد زمانت!

(همان، ق 101: 217)

جهان را نیست جز مردم، شکاری نه جز خور هست کس را نیز، کاری

(همان، ق 127: 271)

چنین زرد و نوان مانند نالی نکرده‌ستم غم دلبر غزالی

(همان، ق 146: 309)

به فرش و اسب و استام و خزینه چه افزای چنین ای خواجه! سینه؟

(همان، ق 168: 352)

غریبی می چه خواهد یارب از من؟ که با من روز و شب بسته است دامن

(همان، ق 188: 398)

نماند کار دنیا جز به بازی بقای نیستش هر چون طرازی

(همان، ق 202: 426)

بسی کردم گه و بی گه نظاره ندیدم کار دنیا را کناره

(همان، ق 221: 460)

دگر ره باز با هر کوهساری بخار آورد پیدا خارخاری

(همان، ق 240: 501)

کسی پر خانه دشتی دید هرگز نه دیوار و نه در، بل پست و موجز؟

(همان، نیم قصیده: 518)

چنین در کارها، بسیار مندیش مگر و نه بکن کاری که گفتی

(همان، قطعه: 527)

که کرد این گنبد پیروزه پیکر چنین بی روزن و بی بام و بی در؟

(همان، قصیده ملحق: 533)

این اشعار بیشتر دربارهٔ نکوهش جهان و امور دنیوی، تأمل در کار دنیا و بازی‌های روزگار، پند و موعظه و تنبه و سوق دادن آدمی به زهد و معرفت ... است و شاعر به خوبی توانسته است این بحر عروضی - که مناسب داستان‌های بزمی و عاشقانه (مانند خسرو و شیرین، ویس و رامین و ...) است - را با به کار بردن هجاهای بلند و ممتد عروضی و مصوت‌های بلند، به وزنی سنگین تبدیل کند و جامهٔ پند و حکمت بر آن بپوشاند تا بتواند مفاهیم موردنظر را در ذهن و ضمیر خواننده بهتر جای دهد.

د- بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف (مقصور): مفعولُ مفاعِلن فَعولن (مفاعیل)

از میان قصاید حکیم، 13 قصیده در این بحر عروضی سروده شده است. مطلع هر یک چنین است:

ای خواننده کتاب زند و پازند! زین خواندن زند تا کی و چند؟

(همان، ق 11: 23)

مر جان مرا روانِ مسکین دانی که چه کرد، دوش، تلقین؟

(همان، ق 24: 49)

ای گشته جهان و خوانده دفتر بندیش ز کار خویش بهتر

(همان، ق 43: 92)

- از بهر چه این کبود طارم پر گرد شده‌ست باز و مغتم؟
(همان، ق 67: 147)
- ای بار خدای و کردگارم! من فضل تو را سپاس دارم
(همان، ق 79: 170)
- از صحبت خلق، دل گسستم اندیشه ندیدم دل بسستم
(همان، ق 103: 220)
- ای ذات تو ناشده مصور اثبات تو عقل، کرده باور
(همان، ق 113: 244)
- ای غره شده به پادشایی! بهتر بنگر که خود کجایی
(همان، ق 122: 260)
- ای یار سرود و آب انگور! نه یار منی بحق و الطور
(ناصر خسرو 1384، ق 150: 319)
- آن جنگی مرد شایگانی معروف شده به پاسبانی
(همان، ق 163: 342)
- بر جانور و نبات و ارکان سالار که کردت؟ ای سخن‌دان!
(همان، ق 183: 384)
- از من برمید غمگسارم چون دید ضعیف و خنگ‌سارم
(همان، ق 198: 417)
- این طارم بی‌قرار ازرق بر بود ز من جمال و رونق
(همان، ق 216: 451)
- مضمون این قصاید، چنان که از مطلع‌هایشان پیداست، توجه به زهد، دوری از دنیا و تعلقات، مباحث فلسفی کلامی، نکوهش چرخ و مکر و فریب روزگار و ... است. اگرچه لحن سخن شاعر در این قصاید، توأم با تنبیه و تنبه و آنچه برای او مهم بوده، مفاهیم والاست، اما به نظر می‌رسد که موسیقی و ترنم ضربی و آهنگین این بحر عروضی، چندان درخور مضامین به کار رفته در آن نباشد. برای نمونه در قصایدی که با مطلع «از من برمید غمگسارم / این طارم بی‌قرار ازرق / از صحبت خلق دل گسستم / ای یار سرود و آب انگور» سروده شده، نوعی شادمانی و سرور موج می‌زند؛ اما با این همه، چون در خطاب شاعر، نوعی خشم پنهان و تاختن بر ناراستی‌ها نهفته، تا حدی از ضرب رقص‌آمیز آن کاسته است.
- ه- هزج مسدس اخرب مقبوض سالم: مفعولُ مفاعِلن مفاعیلن
از میان قصاید شاعر، 12 قصیده استوار و بلند در این بحر و با این مطلع‌ها سروده شده است:
ای آن که ندیدم باده و جامی! تا عمر مگر بر این بفرجامی
(همان، ق 18: 37)
- ای عورت کفر و عیب‌نادانی پوشیده به جامه مسلمان!
(همان، ق 28: 58)

ای گشت زمان! ز من چه می‌خواهی؟	نیزم مفروش زرق و روباهی	(ناصرخسرو 1384، ق 47: 105)
فریاد به لا اله الا هو	زین بی معنی زمانه بدخو	(همان، ق 75: 162)
نیکوی تو چیست و خوش، چه؟ ای برنا!	دیباست تو را نکو و خوش، حلوا	(همان، ق 83: 181)
آزردن ما زمانه خو دارد	مازار ازو گگرت بیمازارد	(همان، ق 117: 252)
ای نام شنوده عاجل و آجل!	بشناس نخست آجل از عاجل	(همان، ق 126: 269)
ای افسر کوه و چرخ را جوشن!	خود تیره به روی و فعل تو روشن	(همان، ق 155: 327)
دیوی است جهان پیر و غداری	کش نیست به مکر و جادوی، یاری	(همان، ق 167: 350)
ای گشته سوار جلد بر تازی!	خر پیش سوار علم، چون تازی؟	(همان، ق 187: 397)
ای خواجه! جهان حیل بسی داند	وز غدر، همی به جادوی ماند	(همان، ق 220: 459)
ای گشته جهان و دیده دامش را!	صد بار خریده مر دلامش را	(همان، ق 235: 492)

مضامین مشهور و مهم این قصاید عبارت است از تنبیه و تنبه، دعوت آدمی به بیداری و عبرت‌پذیری از گشت روزگار، نکوهش دنیا و امور دنیوی، شکوه از بازی‌های پرفریب زمانه، ستایش علم و حکمت و ... لحن سخن شاعر در این اشعار، گزنده و تلخ و ملالت‌بار است، افزون بر اینکه بحر عروضی یادشده خلاف بحر هزج سدس اخرب مقبوض محذوف (مقصور)، وزنی بسیار درخور و متناسب با مضامین مربوط است که البته با زحافات عروضی به کار رفته در ابیات - که خود، موسیقی کلام را سنگین‌تر ساخته است - تأثیری بس بیشتر در ذهن خواننده بر جای می‌گذارد.

و- هزج مثنی اخرب مکفوف محذوف (مقصور): مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فَعولن (مفاعیل)

اشعار سروده شده در این بحر، شامل 16 قصیده بلند و هفت نیم قصیده (قصیده کوتاه - که بلندترین آن، 9 بیت است -) با این مطلع‌ها است:

ای قبه گردنده بی روزن خضرا!	با قامت فرتوتی و با قوت برنا	(ناصرخسرو 1384، ق 2: 2)
ای آن که به تن ز آرزوی مال، چو نالی	از من، چو ستم خود کنی، از بهر چه نالی؟	(همان، ق 21: 42)
شاخ شجر دهر غم و مشغله‌بار است	زیرا که بر این شاخ، غم و مشغله، بار است	

(همان، ق 40: 86)

(همان، ق 59: 130)

(همان، ق 76: 164)

(همان، ق 95: 206)

(همان، ق 114: 246)

(همان، ق 119: 254)

(همان، ق 138: 295)

(همان، ق 160: 338)

(همان، ق 180، 376)

(همان، ق 195: 413)

(همان، ق 213: 446)

(ناصرخسرو 1384، ق 232: 481)

(همان، ق 242: 505)

(همان، نیم قصیده: 517)

(همان، نیم قصیده: 519)

(همان، نیم قصیده: 519)

(همان، نیم قصیده: 523)

(همان، نیم قصیده: 525)

چون سرو سهی قد مرا کرد چو چنبر

زردست و نزارست و چنین باشد گِل خوار

بر نسبت او نیست گوا به ز فعالش

دیگر خس و خارند و قماشات و دغانند

کو هیچ نه آرام همی یابد و نه هال

زیرا که بگسترد خزان راز نهانیش

بیم است که از کبر در این جای نگنجی

وز نوک قلم، دَرّ سخن هات فروبار

وز عمر جهان بهره خود کرده فراموش

تا چند چو رفتید دگر باره برآیید؟

چون است چو بوستان‌گه و گاهی چو بیابان؟

تو بر زمی و از برت این چرخ مدور

بر اسب هوا کرد دلت بار دگر زین

نزدیک خداوند بدی نیست فرامشت

یک ذره نسنجند اگر بیست هزارند

وز بهر طمع، پر به پرواز بیاراست

ز اندیشه تو را رفته به هر جانب، جاسوس

از بوی و مزه، چون شکر و عنبر سارا

این چنبر گردنده بدین گوی مدوّر

این زردتن لاغر گل‌خوار سیه‌سار

هر کس به نسب نیک ندانی و به آتش

مردم نبود صورت مردم حکمانند

این باز سیه‌پیسه نگر بی پر و چنگال

چون گشت جهان را دگر احوال عیانیش

ای داده دل و هوش بدین جای سپنجی!

ای حجت بسیار سخن! دفتر پیش آر

ای خفته همه عمر و شده خیره و مدهوش

ای هفت مدبر که بر این پرده سرایید!

این گنبد پیروزه بی روزن گردان

ای خواننده بسی علم و جهان گشته سراسر!

از بهر چه ای پیر هشیوارِ هنربین!

چون تیغ به دست آری، مردم نتوان کشت

از بهر چه این خر رمه بی بند و فسارند؟

گویند عقابی به در شهری برخاست

ای بسته خود کرده دل خلق به ناموس!

آن چیست یکی دختر دوشیزه زیبا

(همان، نیم قصیده: 526)

ای خواجه! تو را در دل اگر هست صفایی بر هستی آن چون که تو را نیست ضیایی؟

(همان، نیم قصیده: 528)

خواهی که نیاری به سوی خویش زیان را از گفتن ناخوب نگه‌دار زیان را

(همان، نیم قصیده: 545)

از جمله درون‌مایه‌ها و مفاهیم مطرح در این قصاید، انتقاد از دنیاپرستان و گروهی که حکیم آنها را «خر رمه بی بند و افسار» می‌خواند، نکوهش روزگار، سخن از رمز و راز فلک گردان، پند و موعظه‌های حکیمانانه، دعوت به خرد و خردورزی، تنبه و هشاری مردم و... در قالب لحنی گزنده و تلخ و ملالت‌بار است. گفتنی است این وزن عروضی، وزنسی، وزنی تقریباً ضربی و ششاد است، همچنان که اشعاری که جنبه مصیبت و یا پند و اندرز دارد، کمتر در این بحر عروضی سروده شده؛ اگر چه وقار شیرازی در ذکر مصائب ناشی از زلزله ویران‌گر سروده است:

دل درهم و خاطر به غم و سینه به تاب است شهری به خروش است و جهانی به عذاب است...

(وقار شیرازی 1348: 100)

که با توجه به وزن عروضی و تند آن، از ناهماهنگی عمیق وزن و محتوا حکایت دارد.

به نظر می‌رسد در اشعاری که ناصر خسرو (با همه‌الایی مضامین و ارزش بلند درون‌مایه) در این وزن سروده است، اگرچه تا حدی سنگینی خاص خود را دارد، تناسبی استوار میان وزن و محتوا برقرار نگشته، چنان که این اشعار در کنار اشعار سروده شده او با همین مضامین، اما در محور سنگین و افتان - که در مباحث بعدی بدان خواهیم پرداخت - بس سست می‌نماید، اما به هر رو، به عنوان وزنی پرکاربرد، قالبی گشته است برای انتقال مفاهیم مورد نظر شاعر.

ز - بحر هزج مثنی‌اخر مکفوف محبوب: مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فَعَلْ (وزن رباعی)

از اشعار دیوان، چهار رباعی در این وزن - که خاص رباعی است - سروده شده که مطلع آنها چنین است:

تا ذات نهاده در صفاتیم همه عین خرد و سفره ذاتیم همه

(ناصر خسرو 1348: 530)

ارکان گهرست و مانگاریم همه وز قرن به قرن یادگاریم همه

(همان)

کیوان چو قران به برج خاکی افکند ز احداث زمانه را به پاکی افکند

(همان)

با گشت زمان نیست مرا تنگ‌دلی کایزد به کسی داد جهان سخت ملی

(همان)

بحر رمل

از میان اشعار دیوان، البته هیچ شعری در بحر اصلی رمل (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن) سروده نشده، اما به طور کلی، 52 شعر (50 قصیده و 2 قطعه) به متفرعات بحر رمل اختصاص یافته است که به بررسی آنها می‌پردازیم.

الف - بحر رمل مثنی محذوف (مقصور): فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (فاعلان)

از میان اشعار دیوان، شاعر 15 قصیده را در این بحر سروده است. پیوند موسیقی کلام و وزن عروضی با مضامینی چون فضیلت علم و دانش و حکمت، نکوهش نادانی و عوام نادان، برحذر داشتن آدمی از اعتماد و دل بستن به روزگار، بیدار ساختن آدمی از خواب غفلت، وعظ و اندرز، توجه دادن آدمی به پارسایی، شکوه از روزگار و ناملایمت‌های فلک گردان و...، با لحنی نرم و آرام و افتان در طنین هجاها و مصوت‌های بلند، تأثیری نیک در خواننده گذاشته، اشعار سروده شده در این بحر را سراپا حکیمانه ساخته است. مطلع این اشعار چنین است:

گر نخواهی ای پسر! تا خویشتن مجنون کنی	پشت پیش این و آن، پس چون همی چون نون کنی؟
(ناصرخسرو 1384، ق 12: 34)	
این جهان بی‌وفا را برگزید و بدگزید	لاجرم بر دست خویش از بد گزید او خود گزید
(همان، ق 25: 51)	
بر من بیچاره گشت سال و ماه و روز و شب	کارها کردند بس نغز و عجب چون بوالعجب
(همان، ق 44: 95)	
آن کن ای جویای حکمت! کاهل حکمت آن کنند	تا بدان دشوارها بر خویشتن آسان کنند
(همان، ق 68: 149)	
اصل نفع و ضرر و مایه‌ی خوب و زشت و خیر و شر	نیست سوی مرد دانا در دو عالم جز بشر
(همان، ق 80: 173)	
این چه خیمه است این که گویی پر گهر دریاستی	یا هزاران شمع در پنگان از میناستی
(همان، ق 106: 225)	
ای دنده همچو دن کرده رخان از خون دن	خون دن خونت بخواهد ریخت، گرد دن مدن
(همان، ق 123: 262)	
جز جفا با اهل دانش مر فلک را کار نیست	زان که دانا را سوی نادان بسی مقدار نیست
(همان، ق 147: 310)	
این کهن گیتی ببرد از تازه فرزندان نوی	ما کهن گشتیم و او نو، اینت زیبا جادوی!
(همان، ق 164: 344)	
هر که جان خفته را از خواب جهل آوا کند	خویشتن را گر چه دون است، ای پسر! والا کند
(همان، ق 184: 387)	
ای طمع کرده ز نادانی به عمر هرگز!	با فزونی و کمی، مر هرگز را کی سزی؟
(ناصرخسرو 1384، ق 199: 419)	
گر خرد را بر سر هشیار خویش افسر کنی	سخت زود، از چرخ گردان، ای پسر! سر بر کنی

(همان، ق 217: 452)

پادشا بر کام‌های دل که باشد؟ پارسا پارسا شو تا شوی بر هر مرادی پادشا

(همان، ق 236: 493)

آمد و پیغام حجت گوش دار ای ناصبی! پاسخش ده گر توانی، سر مخار ای ناصبی!

(همان، قصیده ملحق: 537)

امت را چون نبینی بر چه سانند؟ ای رسول! بیش‌تر جز مر ستوران را نماند ای رسول!

(همان، قصیده ملحق: 541)

ب- بحر رمل مسدس محذوف (مقصور): فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (فاعلان)

این بحر عروضی، بحری است مناسب مضامین حکیمانه و عارفانه و پند و اندرز، چنان که شاهکارهای ادب عرفانی و تعلیمی چون مثنوی معنوی و منطق‌الطیر عطار در این بحر است. بنابراین، دور از ذهن نیست که حکیمی چون ناصر خسرو که شیفته پند و اندرز و مباحث حکیمانه است، موسیقی پرتأثیر و کاملاً سنجیده و مناسب این بحر را در خدمت پند و موعظه و تنبیه و تنبه آدمی و... قرار دهد؛ همچنان که 11 قصیده و دو قطعه (هر کدام در سه بیت) را در این بحر با این مطلع‌های زیر سروده است:

هر که چون خرفتنه خواب و خور است گر چه مردم صورت است، آن هم خر است
(همان، ق 16: 33)

گر دگرگون بود حالت پارسال چون که دیگر گشت باز امسال، حال؟
(همان، ق 34: 72)

حکمتی بشنو به فضل ای مستعین! پاک چون ماء معین از بومعین
(همان، ق 53: 119)

چرخ پنداری بخواهد شیفتن زان همی پوشد لباس پر دژن
(همان، ق 73: 159)

این چه خلق و چه جهان است ای کریم! کز تو کس را می‌نیمن شرم و بیم
(همان، ق 89: 194)

دور باش ای خواجه! زین بی مر گله که ت' نیاید چیز، حاصل، جز گله
(ناصر خسرو 1384، ق 132: 281)

ای به خور مشغول، دایم چون نبات! چیست نزد تو خبر زین دایرات؟
(همان، ق 153: 324)

دوش تا هنگام صبح از وقت شام بر کف دستم ز فکرت بود جام
(همان، ق 173: 363)

این جهان، خواب است خواب، ای پور باب! شاد چون باشی بدین آشفته خواب؟
(همان، ق 193: 409)

چند گردی مردم ای خیمه‌ی بلند؟! چند تاری روز و شب، همچون نوند؟
(همان، ق 207: 434)

گر توی ای چرخ گردان! مادرم چون نه‌ای تو دیگر و من دیگرم
(همان، ق 226: 469)

چون فروماندی ز بد کردار خویش پارسا گشتی کنون و نیک‌خو
(همان، قطعه: 523)

چند گردی گرد این بیچارگان؟ بی کسان را جویی از بس بی کسی
(همان، قطعه: 524)

ج - بحر رمل مثنی‌مخبون مجحوف (مجحوف مسبغ): فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع (فاع)

این بحر از مشهورترین و پرتأثیرترین بحور عروضی در دیوان ناصر خسرو است و 11 قصیده بلند و پربار و استوار شاعر، در این بحر سروده شده که مطلع آنها چنین است:

ای ستمگر فلک! ای خواهر اهرمن چون نگویی که چه افتاد تو را با من؟
(همان، ق 17:35)

کار و کردار تو ای گنبد زنگاری! نه همی بینم جز مکر و ستم‌گاری
(همان، ق 74:35)

مرد را خوار چه دارد؟ تن خوش‌خوارش چون تو را خوار کند، چون نکنی خوارش؟
(همان، ق 120:54)

چند گویی که چو ایام بهار آید گل بیاراید و بادام به بار آید؟
(همان، ق 161:74)

پانزده سال برآمد که به یمگانم چون و از بهر چه؟ زیرا که به زندانم
(ناصر خسرو 1384، ق 195:90)

در دلم تا به سحرگاه شب دوشین هیچ نارامید این خاطر روشن‌بین
(همان، ق 282:133)

بینی آن باد که گویی دم یارستی یاش بر تبت و خرخیز گذارستی
(همان، ق 325:154)

ای تن من! تو مگر بچه گردونی بچه گردونی زیرا سوی من دونی
(همان، ق 366:175)

چرخ گردنده و اجرام و چهار ارکان کان جان است، چنین باشد جان را کان
(همان، ق 411:194)

بگذر ای باد دل‌افروز خراسانی! بر یکی مانده به یمگان دره زندانی
(همان، ق 435:208)

ای نشسته خوش و بر تخت، کشیده نخ! گر نخ و تخت بماندت چنین بخ بخ
(همان، ق 471:227)

موسیقی و وزن بسیار سنگین سخن شاعر و استفاده از اختیارات شاعری و زحافات عروضی که سنگینی و اُفتانی وزن را چندین برابر ساخته، موجب گشته اشعار سروده شده در این بحر از جمله بهترین اشعار دیوان او باشد. این قصاید، سرشار است از تنبیه، عبرت‌آموزی، نکوهش دنیا، نفس و تعلقات دنیوی و بیان اهمیت دانش و حکمت ... در قصیده مشهوری با مطلع «پانزده سال برآمد که به یمگانم ...»، لحن حماسی و شکوه‌آمیز شاعر در طنین سنگین «فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع» چنان شکوه و صلابتی به سخن او بخشیده که آن را در میان

قصاید دیوان، برجستگی و امتیازی ویژه داده است.

د- بحر رمل مثنیٰ مخبون (مخبون مسبغ): فعلاتن فعلاتن فعلاتن (فعلیان)

در دیوان شاعر، تنها یک قصیده 20 بیتی در این بحر سروده شده که مطلع آن چنین است:
جز که هشیار حکیمان خبر از کار ندارند که فلک باز شکار است و همه خلق، شکارند

(همان، ق 66:146)

این قصیده که بیشتر حالت توصیفی دارد، در نکوهش نادانی و افراد نادان و در مقابل، یادآوری اهمیت و ارج دانش و حکمت و خرد و خردمندان است که با لحنی گزنده و تلخ و موسیقی نسبتاً مناسب، در خواننده مؤثر می‌افتد.

ه- بحر رمل مثنیٰ مخبون محذوف (مقصور): فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (فعلان)

در میان اشعار دیوان، 12 قصیده با مطلع‌های زیر در این بحر سروده شده است:

بر تو این خوردن و این خفتن و خاست نیک بنگر که که افکند و از این کار، چه خواست

(همان، ق 19:10)

این رقیبان که بر این گنبد پیروزه درند گرچه زیرند گهی جمله، همیشه زیرند

(همان، ق 64:31)

ای کهن گشته تن و دیده بسی نعمت و ناز! روز ناز تو گذشته است، بدو نیز مناز

(همان، ق 111:50)

ای غریب! آب غریبی ز تو بر بود شباب وز غم غربت، از سرت پیرید غراب

(همان، ق 186:86)

ای خردمند و هنرپیشه و بیدار و بصیر! کیست از خلق به نزدیک تو، هشیار و خطیر

(همان، ق 218:102)

صعب‌تر عیب جهان سوی خرد چیست؟ فنانش پیش این عیب، سلیم است بلاها و عناش

(همان، ق 275:129)

ای خردمند! نگه کن که جهان بر گذر است چشم بیناست همانا اگر گوش، کر است

(همان، ق 315:148)

ای دل و هوش و خرد داده به شیطان رحیم! روی برتافته از رحمت رحمان رحیم!

(همان، ق 356:170)

ای شده چاکر آن در گه انبوه بلند! وز طمع مانده شب و روز بر آن در چو کلند

(همان، ق 402:190)

من چو نادانان بر درد جوانی ننوم که در این درد نه من بازپسینم نه نوم

(همان، ق 430:204)

گرت باید که تن خویش به زندان ندهی آن به آید که دل خویش به شیطان ندهی

(همان، ق 463:223)

ای روا کرده فریبده جهان بر تو فریب! مر تو را خوانده و خود، روی نهاده به نشیب

(همان، ق 520:254)

مضمون غالب در این اشعار، پند و موعظه همراه با مضامین ارزشمند دیگری است که بایسته و شایسته اندیشه والای حکیمی چون ناصرخسرو است، چنان که هشت قصیده در خطاب به آدمی و در برحذر داشتن او از چاکری درگاه و آلوده شدن به جهان و مادیات و نادانی و خواب و خور و نیز تنبیه و هشیار ساختن اوست؛ ضمن اینکه لحن پندگونه و موسیقی افتان هجاها، در پیوند با مضامین یادشده، بر حسن تأثیر قصاید افزوده است.

بحر مضارع

این بحر عروضی، کم و بیش در دیوان شاعران گوناگون، از جمله اوزان پرکاربرد به شمار می‌رود. در دیوان ناصرخسرو نیز 42 شعر (اعم از قصیده، نیم قصیده و قطعه) در متفرعات این بحر سروده شده که به آنها اشاره می‌کنیم:

الف- بحر مضارع مسدس اخرب مکفوف سالم (مسیب): مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلن (مفاعیلان)
از بهترین و تأثیرگذارترین اوزان شعری در دیوان شاعر که بحری سنگین و باصلابت است و شاعر 15 قصیده بلند، یک نیم قصیده (قصیده کوتاه پنج بیتی) و دو قطعه (دو و سه بیتی) را در این بحر و با مطلع‌های زیر سروده است:

تا کی خوری دریغ ز برنایی؟	زین چاه آرزو ز چه برنایی؟	(همان، ق:6:3)
برکن ز خواب غفلت، پورا! سر	وندر جهان به چشم خرد بنگر	(همان، ق:22:44)
برجستن مراد دل ای مسکین!	چو گانت گشت پشت و رخان، پرچین	(همان، ق:41:88)
گر مستمند و با دل غمگینم	خیره مکن ملالت چندینم	(همان، ق:60:134)
ای روی داده صحت دنیا را!	شادان و برفراشته آوا را	(همان، ق:77:166)
ای کرده قال و قیل، تو را شیدا!	هیچ از خبر شدت به عیان پیدا	(همان، ق:98:211)
چون در جهان نگه نکنی چونست؟	کز گشت چرخ، دشت چو گردونست	(ناصرخسرو 1384، ق:120:256)
ناید هگرز ازین یله گو باره	جز درد و رنج عاقل بیچاره	(همان، ق:139:297)
ای زود گرد گنبد بر رفته!	خانه‌ی وفا به دست جفا رفته	(همان، ق:143:303)
آنچه ت به کار نیست، چرا جویی؟	و آنچه ت ازو گزیر، چرا گویی	

(همان، ق 149: 319)

آمد بهار و نوبت سرما شد وین سال خورده گیتی، برنا شد

(همان، ق 161: 339)

ای گرد گرد گنبد طارونی! یکبارگی بدین عجبی چونی؟

(همان، ق 181: 381)

بر مرکبی به تندی شیطانی گشتم به گردِ دهر، فراوانی

(همان، ق 196: 414)

بدخوجان تو را ندهد دسته تا تو ز دست او نشوی رسته

(همان، ق 214: 448)

تمییز و هوش و فکرت و بیداری چون داد خیره خیره تو را باری؟

(همان، ق 233: 488)

نشوده‌ای که دید یکی زیرک زردآلوی فکنده به کو اندر

(همان، قطعه: 524)

ندیشم از کسی که به نادانی با من رسن ز کینه کشان دارد

(همان، قطعه: 526)

ابن دهر با شگونه چو بستیزد شیر ژیان به دام درآویزد

(همان، نیم قصیده: 527)

تمامی این اشعار شکوه‌آمیز و پر بار، در بردارنده مضامین مهمی است چون نکوهش امیال و آرزوهای زودگذر، نکوهش روزگار و آنچه بدان بسته است، شکایت از نادانی و جهالت عوام، انتقاد از ناراستی‌ها، موعظه و پند و... که در لباس موسیقی سنگین و چینش هجاهای بلند - که البته در پیچ و خم زحافات عروضی فراوان، استواری بس مؤثرتری می‌یابد - توجه خواننده را به خود جلب می‌کند.

ب - بحر مضارع مثنی‌مخرب مکفوف محذوف (مقصور): مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلن (فاعلان)

این بحر از جمله بحور ممتد و گسترده و پرطنین عروض فارسی است و شاعر، 14 قصیده، دو نیم قصیده (قصیده کوتاه یازده و چهار بیتی) و یک قطعه پنج بیتی را در این بحر سروده که مطلع آنها چنین است:

آزرده کرد کژدم غربت، جگر مرا گویی زبون نیافت ز گیتی مگر مرا
(ناصرخسرو 1384، ق 6: 11)

این روزگار بی خطر و کار بی نظام وام است بر تو، گر خبرت هست، وام، وام
(همان، ق 27: 56)

با خویشان شمار کن ای هوشیار پیر! تا بر تو نوبهار چه مایه گذشت و تیر
(همان، ق 46: 101)

دل ز افتعال اهل زمانه ملا شدم ز ایشان به قول و فعل، ازیرا جدا شدم
(همان، ق 62: 138)

پشتم قوی به فضل خدای است و طاعتش تا در رسم مگر به رسول و شفاعتش
(همان، ق 82: 179)

ای آن که جز طرب نه همی بینمت طلب	گر مردمی، ستورمشو، مردمی طلب	(همان، ق 96: 208)
بالای هفت چرخ مدور دو گوهرند	کز نور هر دو، عالم و آدم، منورند	(همان، ق 112: 242)
گرگ آمده‌ست گرسنه و دشت، پر بره	افتاده در رمه، رمه رفته به شب چره	(همان، ق 125: 268)
تا کی کنی گله که نه خوب است کارمن؟	وز تیرماه، تیره‌تر آمد بهار من؟	(همان، ق 140: 298)
هشیار باش و خفته مرو تیز بر ستور	تا نوفتد ستور تو ناگه به جر و لور	(همان، ق 166: 349)
این تخت سخت گنبد گردان سرای ماست	یا خود یکی بلند و بی آسایش آسیاست	(همان، ق 186: 392)
جان و خرد رونده بر این چرخ اخضرند	یا هر دوان نهفته در این گوی اغبرند؟	(همان، ق 201: 424)
ای آدمی به صورت و بی هیچ مردمی!	چونی به فعل دیو، چو فرزند آدمی؟	(ناصرخسرو 1384، ق 219: 457)
بنگر بدین رباط و بدین صعب کاروان	تا چون که سال و ماه دوان‌اند هر دوان	(همان، ق 238: 499)
ای مر تو را گرفته بت خوش‌زبان، زبون!	تا خوش بدو سپرده دل مهربان ربون	(همان، نیم قصیده: 516)
ای باز کرده چشم و دل خفته را ز خواب!	بشنو سؤال خوب و جوابی بده صواب	(همان، نیم قصیده: 519)
نشیده‌ای که زیر چناری، کدوبنی	بر رُست و بردوید برو بر به روز بیست؟	(همان، قطعه: 532)

مضامین و مفاهیم اشعار سروده شده در این بحر، همان پند و حکمت و گله و شکوه از روزگار به همراه مباحث فلسفی و کلامی است و شاعر آگاه به عروض و موسیقی شعر نیز، همه این مباحث را به صورتی بجا و شایسته، در جامه چنین موسیقی پرتأثیر و درخوری، جلوه ظهور بخشیده است.

ج - بحر مضارع مثنیٰ مخرب مکفوف مطموس: مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فع (= مستفعلن مفاعِلُ مستفعلن)

از جمله بحور عروضی بسیار کم کاربرد است که در کمتر دیوانی می‌توان شعری بر سیاق آن یافت، اما ناصرخسرو سه قصیده بلند را با این مطلع‌ها، در بحر یاد شده سروده است:

شاید که حال و کار دگرسان کنم	هرچ آن به است قصد سوی آن کنم	(همان، ق 177: 370)
بفریفت این زمان چو آهرمَنَشْ	تا همچو موم، نرم کند آهنش	

(همان، ق 210: 439)

ای خورده خوش و کرده فراوان فره! اکنون که رفت عمر، چه گویی که چه؟

(همان، ق 229: 474)

شاعر سخنور در دو قصیده، به بی وفایی دنیا، مکر زمانه بدکنش، ستایش خرد و خردمند، تکیه بر دانش و حکمت، وعظ و پندهای حکیمانه و... پرداخته که البته میان این مضامین و موسیقی کلام، ارتباط خوبی برقرار شده است، اما در قصیده نخست (با مطلع: شاید که حال و کار دگر سان کنم ...) به ستایش خود و شعرش پرداخته است. با تأملی در دیوان شاعران بزرگ قصیده‌سرا چون خاقانی، انوری و... و حتی غزل‌سرایانی چون حافظ، درمی‌یابیم آن‌جا که سخن از ستایش خود به میان می‌آید، اوزان شعری پرطمطراق و با صلابت به کار گرفته شده است؛ شعر زیر نمونه‌ای است از خاقانی شروانی:

چون زمان عهد سنایی در نوشت آسمان چون من سخن‌گستر بزد
چون به غزنین ساحری شد زیر خاک خاک شروان، ساحری دیگر بزد...

(خاقانی 1375، ج 2: 1136)

و یا در قطعه‌ای با این مطلع:

خاقانیا! خسان که طریق تو می‌روند زاغند و زاغ را صفت بلبل آرزوست ...

(همان: 1124)

نیز در این بیت از حافظ:

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن

(حافظ 1382: 535)

و یا:

ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می‌گفت غلام حافظ خوش‌لهجه خوش‌آوازم

(همان: 453)

بسیار شگفت و جالب توجه این است که حکیم ناصر خسرو به خوبی توانسته صلابت و سنگینی و طمطراق عروضی چنین بحر کم‌کاربرد را در خدمت مضمونی چون ستایش از خود درآورد، چنان‌که لحن حماسی شاعر در توالی اصوات بلند و کشیده و زحافات وزنی - که بر سنگینی موسیقی سخن او افزوده - تأثیری بس نیک در گوش و هوش خواننده بر جای می‌گذارد.

د - بحر مضارع مثنی‌اخر ب سالم: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

از میان قصاید شاعر، چهار قصیده در این بحر پرتحرک و مهیج با مطلع‌های زیر سروده شده است:

مر چرخ را ضرر نیست، وز گردش خبر نیست عالم یکی درختی است کش جز بشر ثمر نیست

(ناصر خسرو 1384، ق 70: 153)

از کین بت‌پرستان در هند و چین و ماچین پر درد گشت جانت، رخ، زرد و روی، پر چین

(همان، ق 109: 235)

آسایشت نیبم، ای چرخ آسیایی! خود سوده می‌نگردی، ما را همی بسایی

(همان، ق 156: 328)

آن قوت جوانی، وان صورت بهشتی ای بی‌خرد تن من! از دست، چون بهشتی؟

(همان، ق 174: 365)

مضمون این قصاید، دربارهٔ نکوهش چرخ و بازی‌های روزگار، دعوت آدمی به پرهیز از غفلت و خواب و خور، شکوه از دنیاپرستان، توجه به آخرت و... است که البته شاعر برای مؤثر افتادن مفاهیم مورد نظر، چنین آهنگی را انتخاب کرده است.

بحر متقارب

از مجموع اشعار دیوان شاعر، 31 شعر (شامل قصیده و قطعه) در بحر اصلی متقارب و یکی از متفرعات آن، سروده شده است. گفتنی است که انتخاب بحر متقارب - که از صلابت حماسی و شکوه ویژه‌ای برخوردار است - برای مضامین پندآموز و عبرت‌آمیز و تنبیه و تنبه، کاری بسیار سنجیده و درخور است و خوشبختانه حکیم ناصر خسرو نیز توانسته این مضامین ارزشمند و والا را در این بحر عروضی ساخته و پرداخته کند و بدین ترتیب، پیوندی استوار میان مضامین و کالبد موسیقایی قصاید برقرار سازد. اینک بررسی اوزان مهم این بحر:

الف - بحر متقارب مثنی سالم: فعولن فعولن فعولن

اشعار سروده شده در این بحر، مشتمل است بر چهارده قصیده، یک نیم قصیده (قصیده کوتاه شش بیتی) و سه قطعه (هر کدام، در دو بیت). مطلع این اشعار چنین است:

به چشم نهان بین نهان جهان را که چشم عیان بین نیند جهان را

(ناصر خسرو 1384، ق 5: 10)

چو رسم جهان جهان پیش بینی حذر کن ز بدهاش اگر پیش بینی

(همان، ق 8: 15)

ایا گشته غره به مکر زمانه! ز مکرش به دل گشتی آگاه یا نه؟

(همان، ق 20: 41)

سوار سخن را ضمیر است میدان سوارش چه چیز است؟ جان سخن دان

(همان، ق 39: 83)

گزینم قرانست و دین محمد همین بود ازیرا گزین محمد

(همان، ق 58: 129)

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر، باد خیره‌سری را

(همان، ق 64: 142)

جهانا! مرا خیره مهمان چه خوانی؟ که تو میزبانی نه بس نیک دانی

(همان، ق 94: 204)

نگه کن سحرگه به زرین حسامی نهان کرده در لاژوردین نیامی

(همان، ق 100: 215)

ایا دیده تا روز، شب‌های تاری	بر این تخت سخت این مدور عماری	(همان، ق 137: 292)
یکی خانه کردند بس خوب و دلبر	درو همچنو خانه بی حد و بی مَر	(همان، ق 145: 305)
جهان را دگرگونه شد کار و بارش	برو مهربان گشت صورت نگارش	(همان، ق 159: 335)
صبا باز با گل چه بازار دارد؟	که هموارش از خواب، بیدار دارد	(همان، ق 179: 374)
وبال است بر مرد، عمر درازش	چو عمر درازش فزود اندر آزش	(همان، ق 231: 479)
اگر بر تن خویش سالار و میرم	ملامت همی چون کنی خیر خیرم؟	(ناصرخسرو 1384، ق 212: 445)
نگه کن زده صف دو انبوه لشکر	یکی را یکی ایستاده برابر	(همان، نیم قصیده: 518)
چو تنها به وی گریهات مونس آید	به ویران درون جغد مسعود باشد	(همان، قطعه: 523)
چو شمشیر بآیدت بود، ای برادر!	به جای بد، به جای خوشی خوش	(همان، قطعه: 527)
فرومایه چون سیر خورده باشد	همه عیب جوید، همه شر کاود	(همان، قطعه: 529)

مضمون این اشعار عبارت است از دل بریدن از دنیا و نکوهش تعلقات دنیوی، تاختن بر کهنه رباط جهان و حرص و آز و از سویی، بیان ارزش خرد و حکمت و دانش، تنبیه و پند و موعظه، عبرت‌گیری از روزگار و گذر آن، خیرجویی، دعوت به راستی و نیکی و راست‌کرداری و ... که همگی در قالب بیان حماسی و استوار و مناسب، تصویر می‌گردد.

گفتنی است که استاد بزرگوار مسعود فرزاد در مقاله تحقیقی با عنوان «مطالعه عروضی در اوزان شعری ناصرخسرو» قطعه «چو تنها به وی گریهات مونس آید...» را به اشتباه، برون مفاعیلن مفاعیلن فعولن (هزج مسدس محذوف) دانسته است (فرزاد 1355: 406). گمان می‌رود اشتباه وی ناشی از آن باشد که تنها مصراع اول قطعه را مدنظر قرار داده و آن را چنین خوانده است:

چُ تن ها بو	ی گریت مو	ن سا ید
- - - U	- - - U	- - U
مفاعیلن	مفاعیلن	فعولن

حال آن که "بوی" صورتی دیگر از "به وی" است؛ بنابراین قرائت صحیح آن چنین است تا بتواند با مصراع‌های دیگر، همساز و هم وزن باشد:

چُ تن ها	بَ وی گر	آت مو	ن سا ید
- - U	- - U	- -	- - U
فعولن	فعولن	فعولن	فعولن

ب- بحر متقارب مثنی محذوف (مقصور): فعولن فعولن فعولن فَعَل (فعول)

آنچه در این بحر سروده شده شامل دوازده قصیده (قصیده کوتاه دو بیتی) با این مطلع‌ها است:

اگر کار بوده‌ست و رفته قلم چرا خورد باید به بیهوده، غم؟
(ناصرخسرو 1384، ق 30: 62)

خرد چون به جان و تنم بنگریست از این هر دو بیچاره بر جان گریست
(همان، ق 49: 109)

بهار دل دوستدار علی همیشه پر است از نگار علی
(همان، ق 85: 184)

گرامی چو مال و قوی چون جبال نکو چون جوانی و خوش چون جمال
(همان، ق 116: 250)

جهان! چه در خورد و بایسته‌ای و گر چند با کس نپایسته‌ای
(همان، ق 118: 253)

خردمند را می چه گوید خرد؟ چه گویدش؟ گوید: "حذر کن ز بد"
(همان، ق 128: 273)

جهان، وامگاهی است بس پر چنه طمع در چنه‌ی او مدار از بُنه
(همان، ق 157: 332)

بنالم به تو، ای علیم قدیر! از اهل خراسان، صغیر و کبیر
(همان، ق 189: 400)

بلی بی گمان این جهان چون گیاست جز این، مردگان را گمانی خطاست
(همان، ق 203: 428)

گسستم ز دنیای جافی امل تو را باد بند و گشاد و عمل
(همان، ق 222: 461)

اگر با خرد جفت و اندر خوریم غم خور چو خر، چند و تا کی خوریم؟
(همان، ق 241: 503)

جوانی شد، او را فراموش کن سر ناتوانی در آگوش کن
(ناصرخسرو 1384، نیم قصیده: 522)

مضامین اشعار، بیشتر همان‌هایی است که در بحر متقارب مثنی سالم سروده است، همراه با مباحثی فلسفی دربارهٔ قضا و قدر و البته یک قصیده در بیان اکرام و ازادت به خاندان علی (ع). طنین حماسی و پرشور سخن

شاعر از استواری و شکوه ابیات تنبه‌آمیز و عبرت‌آموز شاهنامه فردوسی برخوردار است؛ در واقع لحن حکیمانه ناصرخسرو یادآور همان لحن حکیمانه بزرگ‌مرد طوس، فردوسی، است که در توالی هجاهای بلند و مصوت‌های ممتد و پرموسیقی، جلوه‌ای دیگر می‌یابد و چه بسا همین ویژگی سبب شده که در سراسر دیوان او، همه اشعاری که در این بحر سروده، مؤثر و پربار گردد.

بحر منسرح

از مجموع اشعار دیوان، 22 شعر (شامل قصیده و قطعه) در شاخه‌های مهم بحر منسرح سروده شده که در ذیل هر بحر، به آن اشاره می‌کنیم:

الف - بحر منسرح مثنی مطوی منحور (مجدوع): مفتعلن فاعلات مفتعلن فَع (فاع)
اشعاری که در این بحر سروده شده شامل سیزده قصیده، یک نیم قصیده (قصیده کوتاه پنج بیتی) و دو قطعه (سه و دو بیتی) با این مطلع‌ها است:

ای تن تیره! اگر شریفی اگر دون	نسبه‌ی گردونی و نییره‌ی گردون	(همان، ق:4:8)
باز جهان، تیزپر و خلق‌شکار است	باز جهان را جز از شکار چه کار است	(همان، ق:23:47)
سِفله جهان! چو گرد گرد بنایی	هم به سرآیی، اگر چه دیر پبایی	(همان، ق:42:90)
گنبدِ پیروزه‌گونِ پر ز مَشاغل	چند بگشته‌ست گرد این کره‌ی گِل؟	(همان، ق:61:136)
دیر بماندم در این سرای کهن من	تا کهنم کرد صحبت دی و بهمن	(همان، ق:78:168)
من دگرم یا دگر شده‌ست جهانم	هست جهانم همان و من نه همانم	(همان، ق:97:209)
ای به هوا و مراد این تنِ غدار!	مانده به چنگالِ بازِ آر، گرفتار	(ناصرخسرو 1384، ق:121:258)
خوب یکی نکته یادم است ز استاد	گفت "نگشت آفریده چیز به از داد"	(همان، ق:142:301)
لشکر پیری فکند و قافله‌ی دُل	ناگه بر ساعدین و گردن من، غُل	(همان، ق:162:341)
مکر جهان را پدید نیست کرانه	دام جهان را زمانه بینم دانه	(همان، ق:182:382)
دردِ گنجه را نیافتند حکیمان	جز که پشیمانی ای برادر، درمان	(همان، ق:215:449)
ای شده مفتون به قول‌های فلاطون	حال جهان، باز چون شده‌ست دگرگون؟	(همان، ق:234:490)
مردم سفله به سان گرسنه گربه	گاه بنالد به زار و گاه بغرد	

(همان، قطعه: 520)

بر ره مکر و حسد مپوی ازیراک هر که به راه حسد رود، بتر آید

(همان، قطعه: 527)

سفله جهان، ای پسر! چو چشمه شور است چشمه شور از در نغایه ستور است

(همان، نیم قصیده: 529)

این بحر عروضی از جمله بحور ضربی و آهنگین، اما کوبنده و پروقار شعر فارسی است که البته اگرچه به ظاهر، چندان با مضامین پندآمیز تناسبی ندارد، اما همان مضامین فلسفی و پندآمیز و شکوه‌ها و نکوهش‌ها و تنبیه و عبرت و... در قالب سنگینی لحن و هم‌نشینی کلمات سنگین ضرب و پرتنین، صلابت و استواری خاصی به اشعار شاعر بخشیده و آنها را پر تأثیر ساخته است.

ب - بحر منسرح مسدس مطوی: مفتعلن فاعلات مفتعلن

در میان اشعار شاعر، پنج قصیده و یک قطعه چهار بیتی در این بحر سروده شده که مطلع آنها چنین است:

چون که نکو ننگری جهان چون شد؟ خیر و صلاح از جهان، جهان چون شد؟

(همان، ق 37: 78)

نیز نگیرد جهان شکار مرا نیست دگر با غم‌انش، کار مرا

(همان، ق 56: 125)

مرد چو با خویشان شمار کند داند کاین چرخ می شکار کند

(ناصرخسرو 1384، ق 92: 200)

ای به خطاها بصیر و جلد و ملی! نایدت از کار خویش، خود خجلی

(همان، ق 135: 286)

پیشه این چرخ چیست؟ مفتعلی نایدش از خلق، شرم و نه خجلی

(همان، ق 239: 500)

ای همه گفتار خوب بی کردار! بی مزه‌ای و نکو چو دستنبوی

(همان، قطعه: 520)

مضمون این اشعار، همان مضامین حکیمانه و مشهور دیوان است. گفتنی است که این بحر عروضی از جمله بحوری است که وقار و سنگینی خاص خود را دارد، اما شاعر با استفاده از هجاهای بلند و افتان، بر گستردگی دامنه موسیقی مصرع‌ها و مفاهیم افزوده که موجب حسن تأثیر مفاهیم در ذهن مخاطب می‌گردد. برای نمونه در مطلع یکی از قصاید اوست:

هان	چون	شد	ج	ننگری	چون	که	نکو
-	-	-	U	- U -	-	UU	-
هان	چون	شد	ج	از جهان	خیر و صلاح		
-	-	-	U	- U -	-	UU	-
ها	ن	جهان	ج	گون نشد	هیچ	دگر	
-	U	-	U	- U -	-	U	U -
گر	گون	شد	ق	جهان	سیرت	خل	

- - -	U -U- U	- UU -
گر دون است	زندی طبع	جسم تو فر
- - -	U- U -	- U U -
گر دون شد	دان به زیر	حالش گر
- - -	U - U -	- - -

پیدا است که با به کار رفتن یک هجای بلند به جای دو هجای کوتاه یعنی استفاده از رکن "مفعولن" به جای "مفتعلن" [اختیار وزنی ابدال] در ارکان سوم و ششم بیت اول و رکن ششم بیت دوم و نیز رکن سوم و چهارم و ششم بیت سوم، تا چه میزان وزن شعر سنگین تر شده و از تأثیر بیش تری برخوردار شده است. همین طور است در بقیه ابیات و نیز دیگر اشعار سروده شده در این بحر.

بحر سریع مسدس مطوی مکشوف (موقوف): مفتعلن مفتعلن فاعلن (فاعلان)

اشعار سروده شده در این بحر عروضی شامل 14 قصیده (قصیده کوتاه 9 و هفت بیتی و با این مطلع ها است:

- ای شده مشغول به کار جهان! غره چرایمی به جهان جهان؟
(ناصرخسرو 1384، ق:7:13)
- گشتن این گنبد نیلوفری گر نه همی خواهد گشت اسپری
(همان، ق:26:54)
- آن که بنا کرد جهان، زین چه خواست؟ گر به دل اندیشه کنی زین، رواست
(همان، ق:45:98)
- ای شب تازان چو ز هجران طناب علت خوابی و تو را نیست خواب
(همان، ق:63:140)
- ای متحیر شده در کار خویش! راست بنه بر خط پرگار خویش
(همان، ق:81:177)
- مکر و حسد را ز دل آوار کن وین تن خفته را بیدار کن
(همان، ق:99:213)
- مردم اگر این تن ساسیستی جز که یکی جانور او کیستی؟
(همان، ق:115:248)
- ای پسر! عمر تو یک ساعت است ایزد را بر تو درو طاعت است
(همان، ق:124:266)
- ای عجب ار دشمن من خود منم خیره، گله چون کنم از دشمنم؟
(همان، ق:144:303)
- مانده به یمگان به میان جبال نیستم از عجز و نه نیز از کلال
(همان، ق:165:347)
- عقل چه آورد ز گردون پیام خاصه سوی خاص نهانی ز عام؟
(همان، ق:185:390)

چند کنی جای چنین به گزین؟	چون نروی سوی سرایی جز این؟
ای شده مشغول به ناکردنی!	گرد جهان بیهوده تا کی دتی؟
پند بدادمت من، ای پورا! پار	چون بگزیدی تو بر آن نور، نار؟
وعدۀ این چرخ، همه باد بود	وعدۀ رطب کرد و فرستاد تود

(ناصرخسرو 1384، ق 218: 456)
(همان، ق 237: 497)
(همان، نیم قصیده: 516)
(همان، نیم قصیده: 517)

چنان که می‌دانیم، این وزن، وزنی ضربی و به قول نیما یوشیج، تند و رقص‌آور است و مناسبتی با مضامین پند و اندرز ندارد؛ اما خلاف این قیاس، مخزن‌الاسرار نظامی که سراسر پند و حکمت است، در چنین وزنی سروده شده است. حکیم ناصرخسرو نیز این وزن پرتحرک و هیجان را در خدمت مضامین پندآموز و حکمی (شکوه از گردش گنبدی و مکر و فریب و وعده‌های آن، بی سرانجامی، تنبه و بیدارسازی، توجه دادن به سرایی دیگر، ملامت و سرزنش دین‌فروشان، ارزش حکمت و دانش و...) درآورده، اما در بیشتر این اشعار، لحن شاعر، عتاب‌آمیز و ملالت‌بار و نوای افتان شاعری است دردمند و موعظه‌گر که از سرعت و تحرک طبیعی وزن تا حدی کاسته و آن را در خور مضامین و جالب توجه ساخته است.

بحر خفیف مسدس مخبون محذوف (مقصور، اصلم، اصلم مسبغ): فعلاتن مفاعلن فعِلن (فعلان، فع لن، فع لان)

از میان اشعار دیوان، 12 قصیده، دو نیم قصیده (قصیده کوتاه 10 و سه بیتی) و یک قطعه چهار بیتی در این بحر سروده شده که مطلع آنها چنین است:

به چه ماند جهان مگر به سراب	سپس او تو چون روی به شتاب؟
ای کهن گشته در سرای غرور!	خورده بسیار سالیان و شهر
ای به سر برده خیره، عمر طویل!	همه بر قال قال و گفتن قیل
ای تو را آرزوی نعمت و ناز!	آز کرده عنان اسب نیاز
ای زده تکیه بر بلند سریر!	بر سرت خز و زیر پای، حریر
چون همی بوده‌ها بفرساید	بودنی از چه می پدید آید؟
امهات و نبات با حیوان	بیخ و شاخند و بارشان انسان

(ناصرخسرو 1384، ق 13: 28)
(همان، ق 36: 76)
(ناصرخسرو 1384، ق 55: 123)
(همان، ق 69: 152)
(همان، ق 91: 198)
(همان، ق 105: 223)
(همان، ق 111: 240)

هر که گوید که چرخ بی‌کار است	پیشِ جانش ز جهل، دیوار است	(همان، ق 134: 284)
حاجیان آمدند با تعظیم	شاکر از رحمتِ خدای رحیم	(همان، ق 141: 300)
ای فگنده امل دراز آهنگ!	پست منشین که نیست جای درنگ	(همان، ق 176: 368)
هوشیاران ز خواب بیدارند	گر چه مستان خفته بسیارند	(همان، ق 228: 472)
هر چه دور از خرد، همه بند است	این سخن مایه خردمند است	(همان، نیم قصیده: 525)
چیسست آن لشکر فریشتگان	که بیایند از آسمان، پیران	(همان، نیم قصیده: 526)
تا کی از آرزوی جاه و خطر	به در شاه و زی امیر شوی؟	(همان، قطعه: 528)

این بحر عروضی که بحری است آهنگین و آرام و نه چندان تند و ضربی، اگرچه از نظر نقادان عروضی، مناسبتی با مضامین پندآمیز ندارد، اما در اثری ارزشمند چون حدیقه سنایی – که پر است از پند و وعظ و حکمت – استفاده شده و تناسبی خوب میان وزن و محتوا برقرار شده است. در دیوان حکیم ناصر خسرو نیز این بحر در خدمت مضامین حکیمانه و پند و موعظه و ستایش دانش و دانشوران و... قرار گرفته، از لابه‌لای موسیقی آرام و افسوس و اندوه حاکم بر اشعار، پیوند استوار وزن و محتوا به خوبی آشکار است.

بحر مجتث مثنی‌مخبون محذوف (مقصور، اصلم، اصلم مسبغ): مفاعلهن فاعلاتن مفاعلهن فاعلهن (فعلان، فع لن، فع لان)

از مجموع اشعار دیوان، 12 قصیده، یک نیم قصیده (قصیده کوتاه پنج بیتی) و یک قطعه پنج بیتی – که البته در ضمن ملحقات دیوان ضبط شده – در این بحر عروضی و با این مطلع‌ها سروده شده است:

از اهل ملک در این خیمه کبود که بود	که ملک از او نبود این بلند چرخ کبود؟	(ناصر خسرو 1384، ق 15: 31)
به راه دین نبی رفت از آن نمی‌یاریم	که راه، با خطر و ما ضعیف و بی‌یاریم	(همان، ق 33: 70)
سلام کن ز من ای باد! مر خراسان را	مر اهل فضل و خرد را نه عام نادان را	(همان، ق 52: 116)
در این مقام اگر می‌مقام باید کرد	به کار خویش، نکوتر قیام باید کرد	(همان، ق 72: 157)
طمع ندارم از این پس ز خلق، جاه و محل	مگر به خالق و دادار خلق، عز و جل	(همان، ق 88: 192)

ایا همیشه به نوروز سوی هر شجری!	تو ناپدید و پدید از تو بر شجر، اثری	(همان، ق 104: 221)
کسی که قصد ز عالم به خواب و خور دارد	اگر چه چهره‌ش خوب است، طبع خور دارد	(همان، ق 131: 279)
دلّیت باید پر عقل و سر ز جهل، تهی	اگر ت آرزوست امر و نهی و گاه و شهی	(همان، ق 151: 321)
اگر ز گردش جافی فلک همی ترسی	چنین به سان ستوران چرا همی خُفسی؟	(همان، ق 172: 361)
اگر بزرگی و جاه و جلال در دم است	ز کردگار بر آن مرد کم درم، ستم است	(همان، ق 192: 406)
چه چیز بهتر و نیکوتر است در دینی؟	سپاه نی ملکی نی ضیاع نی رمه نی	(ناصر خسرو 1384، ق 225: 467)
ز بند آز به جز عاقلان نرسته‌ستند	دگر به تیغ طمع، حلق خویش خسته‌ستند	(همان، نیم قصیده: 524)
نهال نیست سخن را مگر که خوب سخن	اگر نهال خرد بایدت بخوان سخنم	(همان، قطعه ملحق: 548)

مهم‌ترین مضامین اشعار ناصر خسرو در این بحر عبارت است از: شکوه از احوال نابسامان خویش، شکایت از روزگار جافی و سست‌پیمان و ناپایداری دنیا، سرزنش عوام نادان و دین‌فروشان، نکوهش حرص و آز و جاه و مقام دنیایی، ستایش حکمت و فضل و خرد، دل‌نستن به سرای زودگذر و در عوض، دل‌بستن به دیار باقی و ... در یک قصیده نیز به ستایش و منقبت پیامبر و خاندان او پرداخته است. لحن و آهنگ سخن شاعر در همه این سروده‌ها، پندانه و عتاب‌آلود و دردآمیز است؛ گویی شاعر با انتخاب چنین وزنی برای بیان مفاهیم مورد نظر، در طنین مصوت‌ها و هجاهای بلند و کشیده، آهنگی نرم و پویان به سخن خود بخشیده، در صدد تسلی و آرامش روح آزرده خویش است. در مجموع، شاعر توانسته میان موسیقی و فحوای ابیات، تناسبی نیک برقرار سازد.

بحر قریب مسدس اخرب مکفوف سالم (مسیب): مفعولُ مفاعیلُ فاعلاتن (فاعلیان)

این وزن عروضی، در کنار وزن مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلن (مضارع مسدس اخرب مکفوف سالم)، از جمله بهترین اوزان شعری در دیوان ناصر خسرو است و اشعار سروده شده در این بحر، به خاطر پیوند عمیق وزن و مضمون، از تأثیرگذارترین و باصلابت‌ترین اشعار دیوان به شمار می‌رود. اگرچه شاعر، تنها 12 قصیده و یک نیم قصیده (قصیده کوتاه پنج بیتی) و یک قطعه دو بیتی را در این وزن سروده، اما به خاطر وزن سنگین که بر این اشعار مستولی است - که البته، خود این افتادگی وزنی، با چینش هجاهای بلند و اختیارات شاعری و زحافات عروضی به کار رفته در اشعار، دو چندان گشته است - لطف و حسن تأثیری خاص یافته‌اند.

مطلع اشعار چنین است:

ای کرده سرت خو به بی فساری!	تا کی بود این جهل و بادهساری؟
(ناصرخسرو 1384، ق 14: 29)	
دام است جهان تو ای پسر! دام	زین دام ندارد خبر دد و دام
(همان، ق 32: 68)	
از گردش گیتی، گله روا نیست	هر چند که نیکیش را بقا نیست
(همان، ق 51: 114)	
بشنو که چه گوید همیت دوران	پیغام از این چرخ گگرد گردان
(همان، ق 71: 155)	
آن بی تن و جان چیست کو روان است؟	که شنید روانی که بی روان است؟
(همان، ق 87: 190)	
داری سخن خوب، گوش یا نه؟	کامروز نه هشیاری از شبانه
(همان، ق 107: 228)	
ای شسته سر و روی باب زمزم!	حج کرده چو مردان و گشته بی غم
(همان، ق 130: 277)	
از دهر جفاپیشه زی که نالم؟	گویم ز که کرده ست نال نالم
(همان، ق 152: 322)	
تا مرد خرد کور و کر نباشد	از کار فلک، بی خبر نباشد
(همان، ق 171: 359)	
ای پیر! نگه کن که چرخ برنا	پیموده بسی روزگار بر ما
(همان، ق 191: 404)	
شادی و جوانی و پیشگاهی	خواهی و ضعیفی و غم نخواهی
(همان، ق 205: 431)	
ای مانده به کوری و تنگ‌حالی!	بر من ز چه همواه بدسگالی؟
(همان، ق 224: 465)	
بگسل رسن از بی فسار عامه	مشغول چه باشی به بارنامه؟
(همان، نیم قصیده: 523)	
بر دشمنی دشمنت چو دیدی	فعلش نه نشان [و] نه داغ باید
(ناصرخسرو 1384، قطعه: 528)	

در تمامی این اشعار، لحن اندوهانه و پر افسوس شاعر در خدمت پند و موعظه و تنبه و بیداری آدمیان غافل قرار گرفته و نرمی و نفوذ خاصی یافته است.

بحر رجز مثنی سالم: مستفعَلن مستفعَلن مستفعَلن مستفعَلن

از اشعار دیوان، تنها دو قصیده در این بحر (بحر اصلی رجز) سروده شده که البته یکی از آنها، به عنوان ششمین شعر از اشعار دیوان و منسوب به حکیم، در پایان دیوان ضبط شده است. مطلع آنها چنین است:

نگذاشت خواهد ایدریش بر رغم او صورت گرش جز خک هرگز کی خورد، آن را که خک آمد خورش؟

(همان، ق 110: 238)

ای گنبد زنگارگون! ای پرجنون پرفنون! هم تو شریف و هم تو دون، هم گمره و هم رهنمون

(همان، ملحق 6: 551)

قابل توجه است که در بیشتر دیوان‌های فارسی، در متفرعات بحر رجز از جمله " رجز مطوی " (مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن) و رجز مطوی مخبون (مفتعلن مفاعلهن مفتعلن مفاعلهن) اشعاری - هر چند کم - یافت می‌شود؛ حال آنکه از این اوزان ضربی و طرب‌انگیز هیچ نشانی در دیوان حکیم نیست. به گمان نگارنده، علت آن را باید در زوایای روحی ناصر خسرو جست‌وجو کرد؛ شاعری که همواره در حال شکایت از جهان و ناپایداری‌ها و اندوه و تأثر و دریغ بر غفلت و نادانی مردم به سر می‌برده، مطمئناً با توجه به آشنایی خاصی که از عروض فارسی داشته، نمی‌توانسته چنین اوزان شادی را دست‌مایه مضامین والایی سازد که در سراسر دیوانش پرتوافکن شده است و چنان که از بررسی اوزان اشعار او نیز می‌توان دریافت، موسیقی بیشتر اشعار او سنگین و مناسب با فحوای کلام است.

بحر مقتضب مثنی مطوی: فاعلات مفتعلن فاعلات مفتعلن

آنچه شاعر در این بحر سروده، تنها شامل یک نیم قصیده (قصیده کوتاه دوبیتی) است با این مطلع:

گویم چگونه شود زنده کوهلاک شود آب باز آب شود، خاک باز خاک شود
جاوش زی فراز شود، تش زی مفاک شود تن سوی پلید شود، پاک باز پاک شود

(ناصر خسرو 1384، نیم قصیده: 526)

این شعر در نسخه مصحح نصرالله تقوی نیامده که بدین ترتیب، بر اساس نسخه تصحیح شده وی، در بحر مقتضب سروده نشده است. ضمن اینکه استاد مسعود فرزاد نیز در مقاله «مطالعه عروضی در دیوان ناصر خسرو» این شعر را اولاً قطعه و ثانیاً بر وزن «فاعلاتن فعلن فاعلاتن فعلن» (!؟) دانسته (فرزاد 1355: 413) که بر اساس نظر ایشان، تقطیع آن بدین صورت است:

گو	یَ	مَت	چ	گو	ن	شَ	وَد	زَن	دِ	کُو	لَا	ک	شَ	وَد
-	U	-	U	-	U	U	-	-	U	-	-	U	U	-

حال آن‌که این شعر، قصیده کوتاه و صورت عروضی آن چنین است:

گو	یَ	مَت	چ	گو	ن	شَ	وَد	زَن	دِ	کُو	لَا	ک	شَ	وَد
-	U	-	U	-	U	U	-	-	U	-	-	U	U	-

گفتنی است که شاعر، در برخی از بحور از جمله بسیط، جدید، غریب، طویل، متدارک، مشاکل، مدید، کامل و وافر، اصلاً شعری نسروده است.

آنچه آمد، نگرشی بود به وزن اشعار حکیم ناصر خسرو که از خلال آن می‌توان به پرکاربردترین و کم‌کاربردترین وزن در دیوان او پی برد.

پرکاربردترین وزن عروضی در دیوان ناصر خسرو

از مجموع 288 شعر بررسی شده در دیوان شاعر، بحر هزج (با 79 شعر) پرکاربردترین و بحر مقتضب (با یک شعر)، کم‌کاربردترین بحر عروضی دیوان است. پرکاربردترین اوزان عروضی دیوان نیز، به ترتیب چنین است:

- 1- هزج مثنی‌اخر ب مکفوف محذوف (مقصور): 23 شعر (16 قصیده، هفت نیم‌قصیده)
- 2- ⁽¹⁾ مضارع مسدس اخر ب مکفوف سالم (مسیغ): 18 شعر (15 قصیده، یک نیم‌قصیده، دو قطعه)
⁽²⁾ متقارب مثنی‌اخر سالم: 18 شعر (14 قصیده، یک نیم‌قصیده، سه قطعه)
- 3- مضارع مثنی‌اخر ب مکفوف محذوف (مقصور): 17 شعر (14 قصیده، دو نیم‌قصیده، یک قطعه)
- 4- ⁽¹⁾ هزج مسدس محذوف (مقصور): 16 شعر (14 قصیده، یک نیم‌قصیده، یک قطعه)
⁽²⁾ منسرح مثنی‌اخر مطوی منحور (مجدوع): 16 شعر (13 قصیده، یک نیم‌قصیده، دو قطعه)
- 5- ⁽¹⁾ رمل مثنی‌اخر محذوف (مقصور): 15 قصیده
⁽²⁾ خفیف مسدس مخبون محذوف (مقصور، اصلم، اصلم مسیغ): 15 شعر (12 قصیده، دو نیم‌قصیده، یک قطعه)
- 6- ⁽¹⁾ مجتث مثنی‌اخر مخبون محذوف (مقصور، اصلم، اصلم مسیغ): 14 شعر (12 قصیده، یک نیم‌قصیده، یک قطعه)
⁽²⁾ قریب مسدس اخر ب مکفوف سالم (مسیغ): 14 شعر (12 قصیده، یک نیم‌قصیده، یک قطعه)
- 7- ⁽¹⁾ هزج مسدس اخر ب مقبوض محذوف (مقصور): 13 قصیده
⁽²⁾ رمل مسدس محذوف (مقصور): 13 شعر (11 قصیده، دو قطعه)
^{*} متقارب مثنی‌اخر محذوف (مقصور): 13 شعر (12 قصیده، یک نیم‌قصیده)
- 8- ⁽¹⁾ هزج مسدس اخر ب مقبوض سالم: 12 قصیده
⁽²⁾ رمل مثنی‌اخر مخبون محذوف (مقصور): 12 قصیده
- 9- رمل مثنی‌اخر مخبون مجحوف (مجحوف مسیغ): 11 قصیده
- 10- هزج مثنی‌اخر سالم: 10 قصیده
- 11- منسرح مسدس مطوی: شش شعر (پنج قصیده، یک قطعه)
- 12- ⁽¹⁾ هزج مثنی‌اخر ب مکفوف مجبوب (وزن رباعی): چهار رباعی

²مضارع مثنیٰ اخرب سالم: چهار قصیده

13- مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مطموس: سه قصیده

14- رجز مثنیٰ سالم: دو قصیده

15- ¹هزج مسدس سالم: یک قصیده

²مقتضب مثنیٰ مطوی: یک نیم‌قصیده

زحافات عروضی، حلقه اتصال وزن و محتوا در دیوان ناصر خسرو

چنان که از دیوان شعری حکیم ناصر خسرو پیداست، شاعر، از نظر زبان شعری - چه از نظر تلفیق کلمات و چه به کارگیری تعابیر و اصطلاحات خاص - خود را پای‌بند به قواعد ندانسته، از مرز سادگی و رسایی گذشته و برای بیان مقصود، اجزای جمله را جا به جا کرده که البته به دشواری دریافت معنی اشعار او انجامیده است. در زمینه موسیقی و وزن شعر نیز به وفور از مرز قواعد وزنی عبور کرده است. در واقع شکوه و استواری اشعار او در همراهی با همین اختیارات و زحافات عروضی جلوه‌ای دیگر می‌یابد.

«... شیوه سخن او چون خاقانی، مزدحم از تشبیه و استعاره و اصطلاحات نیست، ولی با همه سادگی و پاکیزگی تعبیر، دارای صلابت و خشونت است که آن را به کلی مغایر سبک آسان سعدی قرار می‌دهد. در سخن ناصر خسرو، وقفه‌ها و سکنه‌های مجازی که خط منحنی را در شعر شکسته، زاویه می‌آفریند؛ فراوان دیده می‌شود. (دشتی 1379: 69)

از نظر نگارنده، زحافات و سکنه‌های عروضی، لازمه و بایسته شعر خردمندانه و حکیمانه ناصر خسرو است، چراکه وجود همین سکنه‌هاست که صلابت و سنگینی خاصی به سخن او بخشیده و طبع اندوه‌سار شعر او را از دیگران ممتاز ساخته است. آنچه در این باره جالب توجه و تعمق می‌نماید، این است که در دیوان او، سنگین‌ترین اوزان و به بیانی دیگر، متناسب‌ترین اوزان با محتوای شعر او، همان‌هایی است که بیشترین زحافات و اختیارات شعری در آنها به کار رفته است و از نظر نگارنده، قطعاً تأثیرگذارترین و بهترین اشعار او از نظر استواری آهنگ و پیوند آن با محتوا هم، همین اوزان است که به ترتیب اهمیت و کاربرد، عبارتند از:

1- مفعول فاعلات مفاعیلن (مفاعیلان): مضارع مسدس اخرب مکفوف سالم (مسیغ)

2- فاعلاتن مفاعلن فعلن (فعلان، فع لن، فع لان): خفیف مسدس مخبون محذوف (مقصور، اصلم، اصلم مسیغ)

3- مفعول مفاعیل فاعلاتن (فاعلیان): قریب مسدس اخرب مکفوف سالم (مسیغ)

4- مفعول مفاعلن مفاعیلن: هزج مسدس اخرب مقبوض سالم

5- فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فع: رمل مثنیٰ مخبون محجوف

6- مفعول فاعلات مفاعیل فع: مضارع مسدس اخرب مکفوف مطموس

می‌توان گفت که در 73 شعر سروده شده در این بحور - که البته تقریباً همگی جزو بلندترین اشعار دیوان است - بیشترین اختیارات شاعری و زحافات عروضی به کار رفته و کاربرد همین پستی و بلندی‌های عروضی و اختیارات شاعری (چه زبانی و چه وزنی) تأثیر موسیقایی اشعار را چندین برابر ساخته است. نمونه را در این قصیده 49 بیتی که بر وزن «مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلن» سروده شده، می‌بینیم. در 17 بیت آن اختیار وزنی ابدال (استفاده از یک هجای بلند به جای دو هجای کوتاه کنار هم) به کار رفته یعنی وزن شعر به جای «مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلن» به صورت «مفعولُ فاعلاتن مفعولن» درآمده که در سنگینی وزن بسیار مؤثر افتاده و از این نظر قابل توجه است:

گر مستمند و با دل غمگینم	خیره مکن ملامت چندینم...
بل روز و شب به قولی پوشیده	پندی همی دهند به هر حینم...
پس من به زیر پر دمرغ اندر	ظن چون بری که ساکن بنشینم...
از دیدن دگر دگر آیینش	دیگر شده ست یکسره آیینم...
بر بستر جهالت و آکنده	یکسر به خواب غفلت بالینم...
زین گونه کرد با من بازی‌ها	پرکین دل از جفای فلک زینم...
با زخم دیو دنیا بس باشد	پرهیز، جوشن و زرهم، دینم...
مجلس به فر دولت او فردا	جز در کنار حورا نگزینم
خورشید، پیشکار و قمر، ساقی	لاله، سماک و نرگس، پروینم...
بر حب آل احمد شاید گر	لعنت همی کنند ملاعینم
گر اهل آفرین نیمی هرگز	جهال چون کنند نفیرینم؟
سقراط اگر به رجعت بازآید	عُشری گمان بریش، ز عشرینم...
چون من سخن به شاهین برسنجم	آفاق و انفس اند موازینم...
زی جوهری علوی رهبر گشت	این جوهر کثیف فرودینم
زانم به عقل صافی کاند در دین	بر سیرت مبارز صفینم
نزدیک عاقلان، عسل النحل	و اندر گلوی جاهل غسلینم...
افسانه‌ها به من بر چون بندی	گویی که من به چین و به ماچینم...

(ناصر خسرو 1384: 134-136)

نیز در همان قصیده بهاریه - که شکوه و اندوه حاکم بر آن، در ترنم هجاهای در کنار هم نشسته بر هر خواننده آگاه و آشنا به عروض فارسی آشکار است - روح آزرده و تلخ کام شاعر که از محبوس گشتن در یمگان در رنج است، خشونت و خشم را در موسیقی کلام او قوت می‌بخشد؛ چنان که گوید:

چند گویی که چو ایام بهار آید	- / - UU / - UU / - U -
گل بیاراید و بادام به بار آید	- / - UU / - UU / - U -
روی بستان را چون چهره دلبندان	- / - UU / - - - / - U -
از شکوفه رخ و از سبزه عذار آید	- / - UU / - UU / - U -
روی گلنار چو بزاید قطر شب	- / - - - / - UU / - U -
بلبل از گل به سلام گلنار آید	- / - - - / - UU / - U -

زار وار است کنون بلبل و تا یک چند
 زاغ زار آید، او زی گلزار آید
 گل سوار آید بر مرکب و یاقوتین
 لاله در پیشش چون غاشیه دار آید
 باغ را از دی، کافور نثار آمد
 چون بهار آمد، لؤلؤش نثار آید
 گل تبار و آل دارد همه مهرویان
 هر گهی کاید با آل و تبار آید
 بید با باد به صلح آید در بستان
 لاله با نرگس در بوس و کنار آید
 باغ ماننده گردون شود ایدون کesh
 زهره از چرخ، سحرگه به نظار آید
 این چنین بیهده ای نیز مگو با من
 که مرا از سخن بیهده عار آید
 شست بار آمد نوروز مرا مهمان
 جز همان نیست اگر ششصد بار آید
 هر که را شست ستمگر فلک، آرایش
 باغ آراسته او را به چه کار آید؟
 سوی من خواب و خیال است جمال او
 گر به چشم تو همی نقش و نگار آید
 نعمت و شدت او از پس یکدیگر
 حنظلش با شکر، با گل، خار آید
 روز رخشنده کزو شاد شود مردم
 از پس انده و رنج شب تار آید
 تا نراند دی دیوانهت خوی بد
 نه بهار آید و نه دشت به بار آید...

(ناصر خسرو 1384: 161)

می بینیم که تقریباً در بیشتر ابیات این قصیده، ضمن استفاده از اختیارات شاعری دیگر، از اختیار وزنی ابدال به وفور استفاده شده است. شاعر به جای رکن فَعَلَاتِن (UU) از رکن مفعولن (— —) بهره برده که موجب سنگینی و افتانی وزن ابیات شده است. درباره دیگر قصاید شاعر نیز که در هر یک از اوزان شش گانه مورد نظر سروده شده، همین موضوع صادق است و پراکندگی اشعار سروده شده به این اوزان در دیوان شاعر به طور کلی موجب شده است تا وزن اشعار او را وزنی سنگین و باوقار و حکیمانه نام دهیم. البته در این باره، امکانات زبانی و تعابیر و اصطلاحاتی که شاعر در سروده های خود به کار برده نیز بسیار مؤثر افتاده است. از جمله آنهاست مواردی که شاعر، کلمه دو سیلابی را به گونه یک سیلابی، و سه سیلابی را به صورت دو سیلابی (التقای دو ساکن در آخر سیلاب) به کار برده است.

استاد علی دشتی می‌گوید: «چیز دیگری که زبان ناصرخسرو را دشوار می‌کند، به کار بردن سیلاب سه حرفی و التقای دو ساکن در آخر سیلاب مانند "گویدت" به جای "گویدت" است و این امر، در تمام قصاید ناصرخسرو به فراوانی دیده می‌شود و غالب سکتها (حتی سکت‌های مجاز) ناشی از آن است که کلمه سه سیلابی باید دو سیلابی شود.» (دشتی 1379: 36)

برای نمونه در این ابیات اندک از قصیده‌ای با مطلع «تمیز و هوش و فکر و بیداری...» که شاعر به جای «جانش، سخنت، شوذت، پدرت، انگینش، جانت» از «جانش، سخنت، شوذت، پدرت، انگینش، جانت» استفاده کرده است:

... گر خر تو را خری نکند روزی	بر جاننش تازیانه فروباری...
لیکن گه سخنت پدید آید	از جان و دل، ضعیفی و بیماری
خاموش بهتری تو مگر باری	لنگی برون شوذت به رهواری...
نگ است بر تو چون که نداری خر	اسب پدرت و اشتر عماری...
پولاد نرم کی شود و شیرین	گر چه در انگینش بیاغاری...
جانت آسمانی است، به بی باکی	چندین برو مشو به نگونساری...

(همان: 488-490)

یا در قصیده‌ای با مطلع «بشنو که چه گوید همیت دوران...»:

جنبده همه جمله بودگان‌اند	بُرهانست بس است بر فنای کیهان
اولاد جهان چون همی نپایند	پاینده نباشد همان پدرشان...
آباد که کرده‌ست این جهان را؟	ناچاره همان کس کندش ویران...
زندان تو است این اگر تباغ است	بستان شناسی همی ز زندان؟...
گویدت فلان ک از چنین سخن‌ها	مانده ست به زندان فلان به یمگان...
این بیهده‌ها را اگر ندانی	در کار نیایدت هیچ نقصان...»
لیکن نمایمت راه هارون	تا باز نگریدی ز راه هامان
دیوان بر میدند چون بدیدند	در دست من انگشتری سلیمان...
جنبده همه جمله بودگان‌اند	بُرهانست بس است بر فنای کیهان

(ناصرخسرو 1384: 155-157)

نکته دیگری که درباره موسیقی و وزن شعر ناصرخسرو گفتنی است، کاربردهایی مانند همیت (همی تو را)، که‌ش (که او را)، که‌م (که به من، که مرا)، چشمیت، تازیت، ابتداهش، وانت، بنده‌ی، خزینه‌ی، فتنه‌ی، دایه‌ی، خوبی‌ی، دشنه‌ی، نامه‌ی، بکشی، (بکشی) و... است که تا حد بسیاری موسیقی کلمات را نرم و هموار و افتان می‌سازد و در نتیجه سنگینی عروضی را موجب می‌گردد و این در تمامی اشعار دیوان شاعر به فراوانی دیده می‌شود، البته بحث در این باره خود مجال جداگانه و گسترده را می‌طلبد.

نتیجه

با مطالعه و تحقیق در اوزان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی می‌توان دریافت که:

1- پرکاربردترین بحر عروضی در دیوان شاعر، بحر هزج است که شاعر 73 شعر را در این بحر سروده و پرکاربردترین وزن عروضی در دیوان نیز، مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولن (مفاعیل) [بحر هزج مثنیٰ مخرب مکفوف محذوف (مقصور)] است که 23 شعر در این وزن سروده شده و پس از آن، مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلن (مفاعیلان) [بحر مضارع مسدس مخرب مکفوف سالم (مسیب)] و فعولن فعولن فعولن فعولن [بحر متقارب مثنیٰ سالم] دومین وزن‌های پرکاربرد در دیوان است که در هر یک از این اوزان نیز، 18 شعر سروده شده است. شاعر در بحرهای بسیط، جدید، غریب، متدارک، مشکال، مدید، کامل و وافر، هیچ شعری نسروده است؛ اما با وجود این، از 11 بحر عروضی و در مجموع 26 وزن شعری استفاده کرده که تا حدی نشان از تنوع وزنی در دیوان اوست.

2- اگرچه ناصر خسرو اوزانی نه چندان غریب‌استعمال و نادر را برای اشعار خود برگزیده، اما اشعار او از نظر موسیقی و وزن در شعر، در دست‌اندازهای متعدد عروضی افتاده که سبب شده اوزان اشعارش (جز در یکی دو مورد) به صورت اوزانی نادر جلوه نماید.

3- با مقایسه وزن عروضی اشعار دیوان دیگر شاعران با اشعار دیوان حکیم ناصر خسرو، پیداست که او در زمینه بهره‌گیری از بحور عروضی سنگین وزن و پیوند دادن وزن عروضی با محتوای اشعار، بسیار استادانه عمل کرده و از نظر نگارنده، در این راه، یکه‌تاز و غیر قابل قیاس با شاعران قصیده‌سرای پیش و پس از خود است.

4- سخته‌ها و وقفه‌های عروضی متعدد در اشعار ناصر خسرو، نه تنها نقطه ضعفی در موسیقی شعر او نیست، بلکه لازمه شعر خردمندانه و حکیمانه او است، چراکه صلابت و سنگینی اشعار او در چینش هجاهای بلند و سخته‌های عروضی، تأثیری دو چندان یافته است.

5- بهترین و تأثیرگذارترین اشعار دیوان شاعر، همان‌هایی است که در شش وزن سنگین عروضی یعنی 1- مضارع مسدس مخرب مکفوف سالم (مسیب) 2- خفیف مسدس مخبون محذوف (مقصور، اصلم، اصلم مسیب) 3- قریب مسدس مخرب مکفوف سالم (مسیب) 4- هزج مسدس مخرب مقبوض سالم 5- رمل مثنیٰ مخبون مجحوف 6- مضارع مثنیٰ مخرب مکفوف مطموس، سروده شده و از بیشترین اختیارات شاعری (زبانی و وزنی) و زحافات عروضی، برخوردار است.

کتابنامه

- حافظ. 1382. *دیوان غزلیات*. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. چ 34. تهران: صفی علی‌شاه.
- حمیدی شیرازی، مهدی. 1342. *عروض حمیدی*. تهران: پیروز.
- خاقانی شروانی. 1375. *دیوان خاقانی*. ویراسته میرجلال‌الدین کزازی. ج 1 و 2. چ 2. تهران: مرکز.
- دشتی، علی. 1379. *تصویری از ناصر خسرو*. به کوشش مهدی ماحوزی. چ 2. تهران: تحقیقات قلم آشنا.
- شاه‌حسینی، ناصرالدین. 1355. «تجزیه و تحلیل قصاید ناصر خسرو و سنجش آن با معیار عروض فارسی». *یادنامه ناصر خسرو*. مشهد: دانشگاه فردوسی.

- شفیعی کدکنی، محمدرضا. 1368. موسیقی شعر. چ 2. تهران: آگه.
- شمس قیس رازی. 1360. المعجم فی معاییر اشعار العجم. به تصحیح علامه محمد قزوینی و مقابله مدرس رضوی. چ 3. تهران: زوار.
- شمیسا، سیروس. 1386. فرهنگ عروضی. چ 4. تهران: علم.
- عبداللهی، رضا. 1363. بحثی پیرامون زحاف رایج در شعر فارسی. تهران: امیرکبیر.
- فرزاد، مسعود. 1355. «مطالعه عروضی در اوزان شعری ناصر خسرو». یادنامه ناصر خسرو. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- فضیلت، محمود. 1378. آهنگ شعر فارسی. تهران: سمت.
- فیروز، شیرزمان. 1371. فلسفه اخلاقی ناصر خسرو و ریشه‌های آن. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- کابلی، ایرج. 1376. وزن‌شناسی و عروض. چ 1. تهران: آگه.
- ماهیار، عباس. 1373. عروض فارسی. تهران: قطره.
- محقق، مهدی. 1349. تحلیل اشعار ناصر خسرو. چ 2. تهران: دانشگاه تهران.
- ناصر خسرو قبادیانی. 1348. دیوان اشعار. به تصحیح سید نصرالله تقوی، به کوشش مهدی سهیلی. چاپ افست گلشن.
- _____ . 1384. دیوان اشعار. به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. چ 6. تهران: دانشگاه تهران.
- وقار شیرازی. 1348. دیوان. به تصحیح ماهیار نوابی. تبریز: موسسه تاریخ و فرهنگ ایران.